

## مسأله "هویتِ گروهی"

[پیوسته به گذشته] قسمت چهارم

در مباحث گذشته دیده شد که همسانی "من" با "خود" صرف یک تصور است یعنی ساخته ذهن است. "راوی" با "آنچه از خود روایت میکند" یکی نیست. دشواری فلسفی و منطقی "این همانی" یا "همانستی" فردی (هویتِ فردی) را در کل دریافتیم. اینک می‌نگریم که "هویتِ گروهی" چیست و در شمار این هویتِ گروهی، "هویتِ اجتماعی" (از جمله هویتِ قبیله‌یی، هویتِ قومی، هویتِ زبانی و غیره) چی خواهد بود؟

"هویتِ گروهی" به این معنا خواهد بود که در یک تعداد از چیزها (چیز به معنای فلسفی آن) کدام ویژه گیهای هم رنگ و مشابه را مشاهده میکنیم تا بر اساس این "شباهت" آنها را در زیر یک مجموعه جا دهیم. مفهوم شباهت از اهمیت بنیادی بر خورد دار است و به هیچ وجه به معنای "یگانه گی" نیست. دو ورق کاغذ سفید با هم شباهت دارند و عارضه سفید بودن در هر دو ورق عین عارضه نیست. سفید مشخص یک ورق با سفید مشخص ورق دومی شباهت دارد ولی یگانه و یکی نیستند. شباهت مستلزم جدایی است نی مستلزم یگانه گی.

هنگامی که سفیدی همه اشیای سفید را مورد نظر قرار می‌دهیم و از آنها مفهومی را به نام "سفید" برون می‌کشیم در واقعیت امر یکی از ویژه گیهای مشخص هر کدام از اشیای نامبرده را (در این جا سفید را) "جدا" (منتزع، آهنجیده) می‌کنیم.

ارسطو انتزاع را "باهم شماری" اشیا می‌دانست یعنی اگر سفیدی تمام اشیای سفید را با هم شمار کنیم به مفهوم کلی سفید می‌رسیم. جدایی اشیای سفید نسبت به مفهوم سفید تقدم منطقی دارد.

پس "ورق سفید" به حیث یک هویت، چیز مستقلی نیست و وجود خارجی ندارد. هویت در این معنا وجود خارجی ندارد و صرف معرف انتزاعی شماری از اشیاست که شاخصه ورق بودن و سفید بودن را در خود دارند.

از دیدگاه تحلیل فلسفی وجود مستقل "هویت گروهی" ناممکن است! به همینگونه می شود حکم کرد که هویت‌های قومی، زبانی، ملی و غیره به طور مستقل، وجود خارجی ندارند و صرف "با هم شماری" افرادی اند که با هم برخی ویژه گیهای "مشابه" دارند. این شباهت ها ممکن طبیعی و ژنتیک باشند که در این صورت ربطی به حوزه جامعه شناسی ندارند و مورد بحث کنونی ما نیستند. شباهت هایی مورد بحث مایند که سرچشمه و منشای اجتماعی دارند یعنی کاملاً اکتسابی اند و پس از زاده شدن در بستر یک "زادگاه" (زادگاه یعنی سرزمین+ فرهنگ+ زبان+ اخلاق+ دین+ ایدیالوژی) تکوین می یابند. پس "هویت اجتماعی" ویژه گیها و مشخصاتی است که یک فرد از بیرون از خود، از زادگاه خود کسب میکند و در روند تکوین این ویژه گیها در خود، از "تعلق" خود به این ویژه گیها آگاه می گردد. اما چگونه گی این آگاه شدن و "ارزش یابی این تعلق اجتماعی" (مثلاً تعلق داشتن به یک زبان یا به یک قوم) نیز جزئی از چیزهای اکتسابی است که از طریق ایدیالوژی حاکم در زادگاه، به یک فرد انتقال می کند. افتخار کردن به یک تعلق نیز بیشترین از طریق ایدیالوژی حاکم پیوسته به این تعلق، در نظام ارزشی یک فرد رسوب میکند.

خوار شمردن یک تعلق (مثلاً خوار شمردن تعلق داشتن به یک کاست دیگر یا به یک قوم دیگر) نیز بیشترین از طریق ایدیالوژی حاکم بر گروه خوار شمرنده، به یک فرد انتقال می کند.

افراد در پویه تکوین شان به حیث اعضای یک جمعیت تعلق داشتن به این جمعیت را از آن خود ساخته این تعلق را که امری کاملاً بیرونی است، درونی (درون - بودی) می سازند و بدین گونه "احساس تعلق داشتن به یک جمعیت" شکل میگیرد. درونی شدن واقعیت‌های بیرونی (سرزمین، فرهنگ، زبان، ایدیالوژی، ارزشها و ارزش - نماها و غیره) در یک فرد، سازنده احساسهای وابسته گی به سرزمین، به فرهنگ، به زبان را در او به وجود می آورد. زیستن با این احساسها جزئی از زیستن در جمعیت است. افراد افزون بر آنچه برای خود هویت خودی ("من" و "خود") قایل اند، خود را حامل یک "هویت گروهی" نیز می دانند. در جوامع کهن (در آنتروپولوژی امروز به جای "جوامع بدوی" مفهوم جوامع کهن را که بار خوار شمرنده ندارد به کار می برند) و در جوامع قبیله یی، "هویت گروهی" (یعنی تعلق داشتن به یک خیل یا یک قبیله) معرف رسمی افراد بود.

از آنچه تاکنون گفتیم میتوان نتایج زیر را بیرون کرد:

۱- داشتنِ یک "هویتِ شخصی" (و این هویت را در جامعه زیستن) مستلزم عناصر زیر است:

- تداوم در بستر زمان به حیث یک "فرد" (فرد به معنای یگانه)؛
- جدایی از دیگران و خود را به حیث یک "دیگر" بر دیگران قبولاندن؛
- حل نشدن و از خود بیگانه نشدن در دیگران (حل نشدن در تاجک بودن یا پشتون بودن و غیره ..)
- زیستن با آنچه در من است و در دیگران نیست یعنی تثبیتِ پیوسته و دایمی ویژه گیهای جدا کننده ام؛
- تأثیر گذاشتن بر محیطِ زیست از طریق کنشهای فردی (از عمل سیاسی گرفته تا ایجاد آثار هنری).

۲- "هویتِ گروهی" وجودِ خارجی و مستقل ندارد و صرف با هم شُمردنِ افراد است که در یک یا چند زمینه با هم شباهت دارند. (مثلاً با زبانی گپ می زنند که به وسیله آن همدیگر را می فهمند. یاد آور باید شد که زبانهای هر یک از این آدمها که یک دیگر را می فهمند با هم مشابهت دارند، همانگونه که سفیدِ یک ورق کاغذ با سفیدِ ورق دیگر شباهت دارد و عینِ سفید نیست. فارسیِ فردوسی با فارسیِ ابن سینا و فارسیِ صدرالدین عینی و فارسیِ یک شاگرد مکتب در لوگر با هم شباهت دارند و زیر مفهومِ کُلی "فارسی" قرار می گیرند. این گونه "اشتراکِ زبانی" از سنخِ منطقیِ "رابطه" (نسبت) چون "برادر بودن" نیست. در برادر بودن وجودِ یکی مستلزم وجودِ دیگریست در حالی که وجودِ فارسیِ فردوسی ربطی با وجودِ فارسیِ عینی ندارد.)

۳- احساسِ تعلق داشتن به یک گروه، همانند دیگر احساسها، سازندهٔ فردیتِ یک فرد است. احساسِ تعلق داشتن به یک جمعیت هیچ گونه رابطه یی با نظام ارزشی این جمعیت (مجموعهٔ اخلاقیات و معنویات این جمعیت) ندارد.

همین احساسِ تعلق داشتن به یک جمعیت است که به حیث یک "هویت" در درازای عمر توسط یک فرد زیسته می شود. وقتی افرادِ زیادِ متعلق به یک جمعیت احساسِ تعلق داشتن به این جمعیت را در یک مقطعِ معینِ تاریخی بزیند، چنین خواهند پنداشت که یک "هویتِ جمعی" را با هم تقسیم کرده اند! تصورِ "هویتِ جمعی" (هویتِ قومی، هویتِ زبانی، هویتِ

ملی و غیره) در جریان زنده گی و به ویژه در وضعیت هایی که بقای یک جمعیت به مخاطره می افتد، به طور صریح تبارز میکند. داشتن وجوه مشابه خود به یک انگیزه "همسان ساز" و "وحدت بخش" مبدل می شود.

۴- تفاوت بین "هویت های جمعی" دلیل اثباتی این هویت هایند یعنی یک هویت جمعی هنگامی معنا پیدا میکند که "هویت های دیگر جمعی" حضور داشته باشند. اگر در اثر حادثه یی همه جهان به جز سرزمین چین نابود شود "چینی" بودن دیگر به چیزی دلالت نمی کند و به "بشر" بودن تبدیل می شود.

پس تفاوت "هویت های جمعی" منشای برخورد، تقابل و ضدیت میان این هویتها بوده نمیتواند. تقابل، برخورد و در نهایت ستیزه و سرکوب و استیلا و سیطره جویی ناشی از مطرح کردن منافع و اهدافی اند که ورائی "هویت جمعی" وجود دارند. نخستین جنگهای گروه های انسانی به خاطر به چنگ آوردن فرآورده های کار دیگر گروه ها رخ داده اند، یعنی کاملاً اقتصادی - سیاسی بوده اند. استعمار سده های پسین با عنوان کردن شعار دروغین صدور مدنیت و مدرنیته گسترده ترین شکل آن جنگ ها و ستیزه های نخستین بود و هدفی جز غارت منابع طبیعی و انسانی سرزمین های مستعمره نداشت. فاشیزم هیتلری با نقاب آریایی اش چیزی نبود جز تلاش برای استیلا بر جهان.

۵- اشغال افغانستان به وسیله ناتو - امریکا، تحمیل یک حاکمیت دست نشانده بر کشور و نبود یک مقاومت "ملی گرایانه" در برابر این وضعیت تحمیلی، عامل اساسی بحران کنونی "هویت ملی" در افغانستان بوده انگیزه یی برای تبارز هویت های محدودتر جمعی چون تعلق زبانی، تعلق قومی، تعلق منطقه یی و غیره گردیده است. اما ستیزه بین این هویتهای محدودتر (تکرار میکنم که منظور از "هویت گروهی" حضور وجوه مشابه در افراد یک گروه و احساس تعلق داشتن افراد به این گروه است ورنه "هویت گروهی" فی نفسه وجود ندارد) مانند همیشه، بر محور منافع اقتصادی - سیاسی شکل می گیرد ولی این بار از بیرون از مرزهای کشور سازمان داده می شود.

دولت پاکستان آشکارا خواهان استقرار حکومت پشتونی در افغانستان است! آنچه را از طریق جهاد و طالب نتوانست مستقیماً به دست آورد، اینک میخواهد از طریق "پشتونیزم" به دست آورد. دولت

پاکستان سر سوزن علاقه یی به فرهنگ پشتونها و زبان پشتو ندارد، یگانه علاقه اش حاکمیت بر سرزمین افغانهاست و در نهایت محلق ساختن جنوب هندوکش به پاکستان.

به همینگونه دولت ایران هیچ گونه علاقه یی به زبان تاجیکان افغانستان ندارد، یگانه علاقه اش حفظ منافع نظام آخوندی ایران است. درعراق و یمن و سوریه و بحرین و لبنان از "عربی" دفاع می کند نی از فارسی!

پس آشکار است که در وضعیت کنونی افغانستان تقابل و برخورد از مواضع تعلق داشتن به یک قوم یا یک زبان رابطه یی به این تعلق داشتن ندارد زیرا مسأله، یک مسأله "سیاسی" است، نی یک مسأله بین قومی یا بین زبانی!

آنانی که علاقه مند سرنوشت زبانها و اقوام ساکن در سرزمینی به نام افغانستان اند باید ماهیت راستین "قوم گرایی و زبانگرایی" را به حیث ابزار های سیاسی که در خدمت راهبرد های استیلا گرانه بیرونی و سیادت سیاه ترین نیرو های قرون وسطایی قرار دارند، نشان بدهند و آگاهان و جوانان را برای مقابله با این گرایشها بسیج نمایند. به دیگر سخن هرگاه برتری یک زبان یا یک قوم یا خوار شمردن یک زبان یا یک قوم مطرح می گردد باید منشای آن را افشا کرد و آگاهی داد. ستیزه های هدفمند راه انداخته شده ربطی به امیر کرور و فردوسی ندارند! آن خدمتی را که "الشفأ" و "القانون" ابن سینا از طریق زبان عربی به بشر انجام داد، ربطی به بلخی بودن پدرش ندارد!

برماست تا پوسته پدیده هایی چون زبانگرایی و قومگرایی را بشکافیم و ماهیت آنها را نشان بدهیم و در دامهایی که دشمنان زادگاه و مردم ما فرا راه ما گسترده اند، نیفتیم و به یاد داشته باشیم که "تاریخ" بازیگر شگفتی انگیزیست که با چهره های رنگارنگ به صحنه روزگار می آید!